

حضوری پیشا عقلی در محضر حضرت محبوب

باسمه تعالی

اگر به مذهب تو، خون عاشق است مباح
 صلاح ما همه آن است، کان تو راست صلاح
 سواد زلفِ سیاه تو، جاعلُ الظلمات
 بیاض روی چو ماه تو، فالقُ الإصباح
 ز چین زلف کمندت کسی نیافت خلاص
 از آن کمانچه‌ی ابرو و تیر چشمِ نجاج
 ز دیده‌ام شده یک چشمه در کنار روان
 که آشنا نکند در میان آن ملاح
 لب چو آب حیات تو هست قوت جان
 وجود خاکی ما را از اوست ذکر رواج
 بداد لعل لب ت بوسه‌ای به صد زاری
 گرفت کام دلم، ز او به صد هزار الحاح
 دعای جان تو ورد زبان مشتاقان
 همیشه تا که بود متصل مسا و صباح
 صلاح و توبه و تقوی، ز ما مجو حافظ
 ز رند و عاشق و مجنون، کسی نیافت صلاح

=====

اگر به مذهب تو، خون عاشق است مباح
 صلاح ما همه آن است، کان تو راست صلاح

در خطاب به حضرت محبوب، در افقی ایمانی و پیشاعقلی، حکایت یگانگی خود را با اراده‌ی او به میان می‌آورد و می‌گوید: اگر در آیین تو ریختن خون من مباح باشد، آن‌چنان در اراده‌ی تو خود را فانی کرده‌ام که عالی‌ترین احساس را همان می‌دانم که صلاح تو آن را جاری می‌کند تا حس حضور من، در وسعت حضور تو برایم به تجربه آید و در چنین حضور تاریخی برای آن که تو در عالم به ظهور آیی و حجاب‌های حضور تو که در صورت سیاه استکبار خودنمایی می‌کنند، راضی شده‌ام خود و همه‌ی فرزندان بسیجی‌ام شهید و اسیر شوند، لذا حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: «مگر بیش از این است که فرزندان عزیز اسلام ناب محمدی در سراسر جهان بر چوبه‌های

دار می روند؟ مگر بیش از این است که زنان و فرزندان خردسال حزب الله در جهان به اسارت گرفته می شوند؟ بگذار دنیای پست مادیت با ما چنین کند ولی ما به وظیفه‌ی اسلامی خود عمل کنیم.»¹

=====

سواد زلف سیاه تو، جاعل الظلمات

بیاض روی چو ماه تو، فالق الإصباح

همه‌ی سختی‌ها و سیاهی‌های زلف گسترده‌ی تو که در عالم کثرات است، صورت اراده‌ی تو می‌باشد و نیز هرچه روشنایی و گشودگی در عالم هست، صورت اراده‌ی تو است به حکم فالق الإصباحی‌ات.

=====

ز چین زلف کمندت کسی نیافت خلاص

از آن کمانچه‌ی ابرو و تیر چشم نجات

نه کسی از چین کمند یار خلاصی می‌یابد که صید آن نگردد و اسیر آن نشود، و نه کسی از کمانچه‌ی ابرو و تیر چشم معشوق، رهایی دارد. همه و همه جلوات حضرت محبوب‌اند که انسان را فرا می‌گیرند، تا در بوستان گسترده‌ی او خود را احساس کنند.

=====

ز دیده‌ام شده یک چشمه در کنار روان

که آشنا نکند در میان آن ملاح

آنچنان در افق توجه به جلوات جمال او و احساس فراقی که گشوده شده، اشک ریخته‌ام که چشمانم همچون چشمه‌ی آب، جاری شده است. در آن حد چشمه‌ی چشمانم در روانی شدت دارد که هیچ ملاحی جرأت شناکردن در آن ندارد.

=====

لب چو آب حیات تو هست قوت جان

¹ - صحیفه امام، ج 21، ص 328.

وجود خاکی ما را از اوست ذکر رواج

لب تو که مظهر جلوات انوار دل گشایت می باشد، همانند آب حیات، جان را قوت می دهد تا از ادامه ی راه مأیوس نباشد. و حقیقتاً وجود خاکی ما از ذکر او همچون روح می گردد و آسمانی می شود تا در جهانی بس گشوده تر از عالم خاکی خود را احساس کنیم.

بداد لعل لبث بوسه ای به صد زاری گرفت کام دلیم، ز او به صد هزار الحاح

تا بالاخره آنسی که در طلب آن بودم به ظهور آمد، هرچند با زاری های زیادی همراه بود و کام دل با صد هزار پشت کار و سماجت بالاخره برآورده شد. زیرا این راه، بن بست ندارد. هرچند یک طرف عبد است با فقر محض و طرف دیگر رب است با غنای مطلق.

دعای جان تو ورد زبان مشتاقان همیشه تا که بود متصل مسا و صباح

ورد زبان ما، شکر و دعایی است به جان تو، آن هم همیشه و تا زمانی که شب و روز اتصالاً در صحنه اند. زیرا اگر لطف بیکرانه ی تو نبود، ما با تنهایی های دنیا چگونه با خود به سر می بردیم؟

صلاح و توبه و تقوی، ز ما مجو حافظ ز رند و عاشق و مجنون، کسی نیافت صلاح

وقتی کسی در مقام انس قرار گرفت و احساس کرد از او خودی نمانده جز در بودنی که سراسر غرق حضور بیکرانه ی خداوند است، نسبت او با خداوند، نسبت دیگری است، غیر از نسبتی که انسان ها در دیانت رسمی به آن مشغول اند و با توبه ی خود، از گناه ها فاصله می گیرند و با تقوای خود مواظب اند گرفتار گناه نشوند. این نحوه رویکرد با توبه و تقوای رسمی کجا و رویکرد رند و عاشق و مجنون کجا که سراسر وجود خود را به خدا داده و اساساً خودی در میان نمانده که بحث توبه و تقوای رسمی در میان باشد.

زیبایی رویکرد عاشقانه به حضرت محبوب تا آن جایی است که در نسبت با حضرت حق، حضوری پیشاعقلی بیابد و بیابد که صلاح او همانی است که حضرت محبوب صلاح بداند، حتی اگر حضرت محبوب ریختن خون او را مباح

بداند، کار را به این جاها می کشاند که تمام وجودش احساس حضور حق می شود و ندا سر می دهد: «من کی ام لیلی؟ و لیلی کیست؟ من».

آری!، «مگر بیش از این است که فرزندان عزیز اسلام ناب محمدی در سراسر جهان بر چوبه های دار می روند؟» پس «ز رند و عاشق و مجنون، کسی نیافت صلاح». نباید از شهدا انتظار زندگی به رسم سایر انسان های عادی داشت، زیرا صلاح آن همه آن بود که حضرت دوست در این تاریخ اراده کرده بود.

والسلام